



Original Article

A Search in the Scope of Swearing Credibility Oath

Sedigheh Hatami¹✉, Ehsan Samani²

ABSTRACT

According to the teachings of judicial jurisprudence, a credibility oath is an oath that the claimant must take in lawsuits against the deceased; so that the right he claims to prove is on the responsibility of the deceased. Imamiyya jurists have consensus about the legality of this oath. Thus such an oath is recognized in the related laws (e.g. Article 1333 of Civil Code and Article 278 of Civil Procedure Code); However, the legislator has not clearly defined the scope of such an oath. In jurisprudence sources, many jurists have deemed it necessary to take credibility oath only in cases related to debt while others believe in taking such an oath in all cases (including lawsuits related to debt, object, benefits, and rights). This issue, i.e., the scope and area of taking credibility oath, has been left incomplete and ambiguous in the relevant laws. Considering the importance of the discussion and the existing legal ambiguity, the present study in a problem-oriented research and through a descriptive-analytical method, while explaining each of the statements and analyzing the documents in the issue, finally, chooses the latter viewpoint according to the applications of the evidence and lack of documentation of the rival's opinion.

KeyWords: Lawsuits Against the Deceased, Credibility Oath, Debt, Object, Benefit, Right

How to Cite: Hatami, Sedigheh, Samani, Ehsan, "A Search in the Scope of Swearing Credibility Oath", Legal Research, Vol. 27, No. 108, 2024, pp:171-188.

DOI: <https://doi.org/10.48308/jlr.2024.231303.2474>

Received: 12/04/2023-Accepted: 30/01/2024

1. Assistant Professor, Faculty of Theology, Ilam University, Ilam, Iran
Corresponding Author Email: se.hatami@ilam.ac.ir

2. Assistant Professor, Faculty of Theology, Law & Islamic Education, University of Sistan & Baluchistan, Zahedan, Iran



Copyright: © 2024 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).



بازجستی در گستره اتیان سوگند استظهاری

صدیقه حاتمی^۱، احسان سامانی^۲

چکیده

مطابق با آموزه‌های فقه قضایی، سوگند استظهاری به سوگندی گفته می‌شود که در دعاوی علیه متوفی، خواهان باید ادا کند تا حقی که وی مدعی ثبوت آن بر ذمه میت است، اثبات شود. مشروعیت سوگند استظهاری محل وفاق فقیهان امامیه است و بدین جهت در قوانین موضوعه نیز چنین سوگندی به رسمیت شناخته شده است (مواد ۱۳۳۳ ق.م و ۲۷۸ آ.د.م)؛ لکن قانون‌گذار گستره اعمال چنین سوگندی را به‌صراحت مشخص نکرده است. توضیح آنکه در منابع فقهی، کثیری از فقیهان ادای چنین سوگندی را صرفاً در دعاوی با موضوع دین لازم دانسته‌اند و در مقابل، شماری دیگر معتقد به لزوم ادای سوگند استظهاری در تمامی دعاوی (اعم از دعوی با موضوع دین، عین، منفعت و حق) شده‌اند. این مسئله یعنی شمول و گستره ادای سوگند استظهاری در قوانین موضوعه نیز مبهم و اگداشته شده است. نظر به اهمیت بحث و با عنایت به ابهام قانونی موجود، جستار حاضر در پژوهشی مسئله‌محور و با اتخاذ شیوه‌توصیفی-تحلیلی، ضمن تبیین هریک از اقوال و تحلیل مستندات موجود در مسئله، درنهایت دیدگاه اخیر را با توجه به اطلاعات ادله باب و عدم کفایت مستندات قول رقیب، نظریه صائب در مسئله دانسته است.

کلید واژگان: دعاوی علیه میت، سوگند استظهاری، دین، عین، منفعت، حق.

استناد به این مقاله: حاتمی، صدیقه، سامانی، احسان، «بازجستی در گستره اتیان سوگند استظهاری»، فصلنامه تحقیقات حقوقی، دوره ۲۷، شماره ۱۰۸، دی ۱۴۰۳، صص: ۱۷۱-۱۸۸.

DOI: <https://doi.org/10.48308/jlr.2024.231303.2474>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۱/۲۳ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۱/۱۰

۱. استادیار، دانشکده الهیات، دانشگاه ایلام، ایلام، ایران

ایمیل نویسنده مسئول: se.hatami@ilam.ac.ir

۲. استادیار، دانشکده الهیات، حقوق و معارف اسلامی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان، ایران

Copyright: © 2024 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).

مقدمه

در دعاوی که با بینه ثابت می‌شود، قاعده کلی چنین است که صرف اقامه بینه کفایت می‌کند و قاضی با استناد به بینه حکم می‌دهد؛ لذا جهت اثبات ادعا نیازی به اتیان سوگند مدعی نیست.^۱ در این مورد اختلافی در فقه امامیه نیست و بلکه اجماع به هر دو نوع محصل و منقول آن وجود دارد.^۲ همچنین روایاتی نیز بر اثبات این قاعده وجود دارد.^۳ اما این قاعده کلی در دعاوی علیه میت تخصیص خورده است؛ بدین نحو که در چنین دعاوی مدعی پس از اقامه بینه، ملزم به ادای سوگندی است که بدان سوگند استظهاری گفته می‌شود. آنچه در این پژوهش محل بحث است، گستره دعاوی علیه میت است که برای اثبات آن مدعی باید اتیان سوگند نماید؛ یعنی در کدام دعاوی علیه میت، اتیان سوگند استظهاری ضروری است؟ آیا صرفاً در ادعای دین بر میت است یا در فرض ادعای عین، منفعت و حق بر میت نیز ضمیمه سوگند استظهاری لازم است؟ قدر متیقن روایات محل بحث و نصوص فقها، ضرورت ضمیمه سوگند استظهاری در دعاوی دین بر میت است؛ اما در شمول این حکم نسبت به دعاوی عین، منفعت و حق میان فقیهان امامیه اختلاف نظر وجود دارد. همانند اینکه مدعی ادعای مالکیت عینی را که در دست میت بوده است نماید و ادعا کند که میت آن را غصب کرده یا فرضاً در دست وی عاریه یا ودیعه بوده است یا اینکه مدعی ادعا کند که منفعت خانه‌ای که میت در آن سکونت داشته متعلق به وی بوده است یا اینکه مثلاً مدعی ادعا کند نسبت به معامله بیع ماشینی که با میت در زمان حیاتش داشته، دارای حق خیار بوده است یا مثلاً نسبت به عینی که از میت در دست وی است ادعای حق الرهانه نماید.

بنابراین سؤال اصلی پژوهش این است که آیا «ضم یمین به بینه در دعوی بر میت» منحصر به دین است یا شامل غیر دین همانند عین، منفعت و حق هم می‌شود؟ با کنکاش در کتب فقهی و روایی دو نظریه میان فقیهان به دست آمد: دیدگاه اول ناظر به اختصاص سوگند استظهاری به دعاوی با موضوع دین علیه میت است^۴ و مطابق دیدگاه دوم، سوگند استظهاری افزون بر دعاوی با موضوع دین شامل دعاوی با موضوع عین، حق و منفعت علیه میت نیز می‌شود.^۵ لازم به ذکر است که سوگند استظهاری در قوانین موضوعه کشور نیز به تبع فتاوی فقیهان به رسمیت شناخته شده است. ماده ۱۳۳۳ قانون مدنی در این زمینه مقرر می‌دارد: «در دعاوی بر متوفی در صورتی که اصل حق ثابت شده و بقای آن در نظر حاکم ثابت نباشد حاکم می‌تواند از مدعی بخواهد که بر بقای حق خود قسم یاد کند. در این مورد کسی که از او مطالبه قسم شده است نمی‌تواند قسم را به مدعی علیه رد کند. حکم این ماده در موردی که مدرک دعوا سند رسمی است جاری نخواهد بود». همچنین در ماده ۲۷۸ قانون آیین دادرسی مدنی قانون‌گذار تأکید کرده است که: «در دعاوی

۱. خمینی، روح‌الله، *تحریر الوسیله*، جلد ۲، قم: دار العلم، بی‌تا، ص ۴۲۳؛ شهید ثانی، زین‌الدین بن علی، *مسالك الافهام*، جلد ۱۳، قم: مؤسسه المعارف الإسلامیه، ۱۴۱۳ ه.ق، ص ۴۶۰.

۲. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، *مفاتیح الشرائع*، جلد ۳، قم: انتشارات کتابخانه آیة الله مرعشی نجفی، بی‌تا، ص ۲۵۸؛ صاحب جواهر، محمدحسن بن باقر، *جواهر الکلام*، جلد ۴۰، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۴ ه.ق، ص ۱۹۴.

۳. حر عاملی، محمدبن حسن، *وسائل الشیعه*، جلد ۲۷، قم: مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۹ ه.ق، ص ۲۳۴.

۴. فاضل هندی، محمد بن حسن، *کشف اللتام و الابهام*، جلد ۱۰، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۶ ه.ق، ص ۱۰۶؛ شهید ثانی، پیشین، ص ۴۶۳؛ خویی، سید ابوالقاسم، *مبانی تکملة المنهاج*، جلد ۴۱، قم: مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئی، ۱۴۲۲ ه.ق، ص ۲۳؛ روحانی، محمدصادق، *فقه الصادق (ع)*، جلد ۲۵، قم: دار الکتاب، ۱۴۱۲ ه.ق، ص ۱۴۷.

۵. حائری طباطبائی، علی بن محمد، *ریاض المسائل*، جلد ۱۵، قم: مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۸ ه.ق، ص ۹۸؛ فاضل لنکرانی، محمد، *تفصیل الشریعه*، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار، ۱۴۲۰ ه.ق، ص ۱۹۷.

بر میت پس از اقامه بینه، سوگند خواهان نیز لازم است و در صورت امتناع از سوگند، حق وی ساقط می‌شود.^۱ اما چنان‌که مشاهده می‌شود قانون‌گذار در ماده مزبور مشخص نکرده است که ادای چنین سوگندی صرفاً در دعاوی با موضوع دین لازم است یا اینکه گستره آن دعاوی با موضوع عین و دیگر دعاوی را نیز شامل می‌شود؟ گرچه ممکن است در پاسخ گفته شود اطلاق ماده مزبور تمامی انواع دعاوی را دربر می‌گیرد؛ اما باید اذعان نمود که از ماده ۱۳۳۳ قانون مدنی، مطلب متفاوتی قابل استظهار است؛ چه اینکه در ماده فوق‌الذکر، اتیان سوگند حمل بر موردی شده است که اصل حق در محکمه اثبات شده و اختلاف در بقای چنین حقی است؛ با عنایت به این نکته می‌توان فهمید که مراد قانون‌گذار از ماده مزبور، صرفاً مخصوص ادعای با موضوع دین بوده و سایر دعاوی از شمول ماده و در نتیجه لزوم اتیان سوگند استظهاری خارج است. البته همان‌گونه که مشاهده می‌شود، چنین برداشتی قطعی نیست و در هر صورت به نظر می‌رسد همچنان گستره اتیان چنین سوگندی در قوانین موضوعه خالی از ابهام و مناقشه نیست.

راجع به پیشینه پژوهش در کتب حقوقی - از جمله کتاب آیین دادرسی مدنی عبدالله شمس، کتاب مبانی فقهی آیین دادرسی مدنی و تأثیر آن در رویه قضایی نوشته عبدالله خدابخشی، کتاب اثبات و دلیل اثبات ناصر کاتوزیان کتاب حقوق مدنی حسن امامی و...- در توضیح مواد مربوطه (ماده ۱۳۳۳ ق.م و ماده ۲۷۸ ق.آ.د.م)، سوگند استظهاری مختصراً بحث شده است؛ اما اغلب، گستره و قلمرو سوگند استظهاری بررسی و مشخص نشده و در مواردی هم که مسئله مطرح شده، بسیار مختصر و کوتاه و بدون تحلیل و ارزیابی عمیق نظریه اختصاص یا عدم اختصاص قلمرو سوگند استظهاری بیان شده است. گرچه در بسیاری از کتب فقهی گستره دعاوی قابل اثبات با سوگند استظهاری بحث شده است، از جمله کتب شرایع الاسلام از محقق حلی، کشف اللثام از فاضل مقداد، جواهر الکلام از محمدحسن نجفی و غیره. اما در تمام این کتب نظریه اختصاص سوگند استظهاری به دعاوی با موضوع دین (نظریه منتسب به مشهور فقیهان امامیه) پذیرفته شده است؛ اما نگارنده در پژوهش حاضر بر آن شده است تا نظریه تعمیم سوگند استظهاری هم به دعاوی با موضوع دین و هم به دعاوی با موضوع عین، منفعت و حق را به اثبات رساند و گرچه این نظریه توسط فقیهانی چون شهید ثانی در کتاب الروضه البهیة، حائری طباطبائی در کتاب ریاض المسائل، فاضل لنکرانی در کتاب تفصیل الشریعه، محمد مؤمن در کتاب مبانی تحریر الوسیله - القضاء و الشهادات پذیرفته شده، در برخی از این کتب صرفاً و بدون ذکر دلیل، نظریه تعمیم پذیرفته شده و در برخی دیگر نیز ادله قول رقیب به درستی رد نشده است، لذا نگارنده کوشیده برای اثبات مدعا، با ذکر دلیل و تحلیل و ارزیابی‌های دقیق، مستندات قول رقیب را رد کند و به منظور اثبات ادعای تعمیم گستره سوگند استظهاری برآمده است. همچنین نگارنده تا جایی که در پایگاه‌های معتبر علمی از قبیل ایرانداک (پژوهشگاه علوم و فناوری اطلاعات ایران)، نورمگز (بانک نشریات تخصصی علوم انسانی و اسلامی به زبان‌های فارسی و عربی)، مگ ایران (بانک اطلاعات نشریات کشور)، پرتال جامع علوم انسانی (وابسته به پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)، جست‌وجو نمود، هیچ پایان‌نامه یا مقاله‌ای که به موضوع تحقیق فرارو بپردازد مشاهده نکرد.

مراد و مقصود از عین آن چیزی است که اگر در خارج یافت شود، جسمیت دارد و دارای ابعاد سه‌گانه طول، عرض و عمق است.^۱ برخی از حقوق دانان نیز عین را به اموال خارجی که وجود خارجی و مادی دارند و با حس لامسه قابل ادراک باشند و به عبارتی شیء مادی مستقل تعریف کرده‌اند،^۲ بنابراین عنصر محسوسیت مال شرط عین محسوب

۱. خوبی، پیشین، جلد ۲، ص ۳۱۲.

۲. کاتوزیان، ناصر، حقوق مدنی (دوره عقود معین ۱)، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۸، ص ۳۲، جعفری لنگرودی، محمدجعفر، ترمینولوژی حقوق، تهران: گنج دانش، ۱۳۷۷، ص ۴۳۸.

کردن آن است. مراد از دین نیز مالی کلی که به سببی از اسباب بر ذمه شخص ثابت است؛ خواه سبب آن اختیاری باشد، همانند اشتغال ذمه قرض گیرنده به عوض قرض به سبب عقد قرض و خواه سبب آن غیراختیاری باشد، همانند اشتغال ذمه فرد به بدل چیزی که آن را تلف کرده است.^۱ استحقاق مالی بر ذمه کس دیگر را دین می‌گویند.^۲ مقصود از منفعت نمائاتی است که از اعیان اموال به دست می‌آید، بدون آنکه از عین مال به گونه‌ای محسوس کاسته شود. کاتوزیان تعریفی متفاوت از منفعت ارائه داده‌اند و آن اینکه منفعت فایده‌ای است که به تدریج از مال به دست می‌آید.^۳ حق نیز نوعی سلطنتی اعتباری است از جانب عقلا یا قانون‌گذار که در عالم اعتبار بر چیزی یا کسی جعل شده است.^۴ در پژوهش حاضر دیدگاه‌های فقهی و همچنین حقوقی در خصوص گستره اعتبار و لزوم اتیان این سوگند مورد تحلیل و ارزیابی قرار گرفته و در نهایت نیز رویه قضایی بحث مشخص شده است.

۱. مفهوم سوگند استظهاری

مطابق یک تقسیم‌بندی سوگند اثباتی یا قضایی به چهار دسته تقسیم می‌شود: ۱- سوگند بتی یا قاطع دعوا (در مواردی کاربرد دارد که مدعی هیچ دلیلی برای اثبات ادعای خود ندارد و قابل استعمال در تمام دعاوی حق الناسی خواه مالی و خواه غیرمالی است). ۲- سوگند استظهاری (سوگندی است که مدعی در موارد خاص علاوه بر آوردن دو گواه عادل، باید برای بقای حق خود یاد کند).^۵ ۳- سوگند تکمیلی (در مواردی کاربرد دارد که دلیل مدعی شهادت شهود باشد و تعداد شهود او کافی نباشد، سوگند برای تکمیل دلیل ناقص است و صرفاً در دعاوی مالی کاربرد دارد).^۶ ۴- سوگند نفی علم که با الهام از فقه، در ماده ۵ آیین‌نامه ترتیب اتیان سوگند مورد اشاره قرار گرفته است. سوگند مزبور را معمولاً مدعی از وراث مدعی علیه طلب می‌کند که بر عدم آگاهی‌شان نسبت به وجود حق مدعی، علیه مورث سوگند یاد کنند.^۷ سوگند استظهاری که محل بحث است، سوگندی است که مدعی باید در دعوی مالی علیه میت برای اثبات بقای حق تا حین فوت یاد کند^۸ و لزوم ضمیمه چنین سوگندی در دعاوی مالی علیه میت میان فقیهان امامیه مشهور است.^۹ چنانچه شخصی علیه میت ادعای حقی کند، علاوه بر اقامه بینه، به دلیل احتمال پرداخت بدهی توسط میت قبل از مرگ یا ابراء او توسط مدعی و عدم اطلاع شهود از این استیفاء یا اسقاط حق، ملزم به اتیان سوگند استظهاری می‌شود. بنابراین بینه بر اصل اشتغال ذمه میت و اصل ثبوت دین بر میت شهادت می‌دهد و یمین استظهاری بقای اشتغال ذمه میت تا

۱. خمینی، پیشین، جلد ۱، ص ۶۴۷.

۲. جعفری لنگرودی، پیشین، ص ۱۹۷.

۳. کاتوزیان، ناصر، *حقوق مدنی (نظریه عمومی تعهدات)*، تهران: مجد، ۱۳۷۴، ص ۴۲.

۴. بجنوردی، سید محمد، *القواعد الفقهیه*، جلد ۱، تهران: مؤسسه عروج، ۱۴۰۱ ه.ق، ص ۱۵۲.

۵. امامی، حسن، *حقوق مدنی*، جلد ۶، تهران: اسلامیه، ۱۳۷۵، ص ۲۲۹.

۶. محقق داماد، سید مصطفی، *قواعد فقه*، جلد ۳، تهران: مرکز نشر علوم اسلامی، ۱۴۰۶ ه.ق، ص ۱۰۰.

۷. شمس، عبدالله، *آئین دادرسی مدنی*، جلد ۳، تهران: دراک، ۱۳۸۵، ص ۲۵۶.

۸. محقق اردبیلی، احمد بن محمد، *مجمع الفائدة و البرهان*، جلد ۱۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۳ ه.ق، ص ۱۵۷؛ شهید ثانی، پیشین، ص ۴۶۰.

۹. طوسی، محمد بن حسن، *المبسوط*، جلد ۸، تهران: مرتضوی، ۱۳۸۷، ص ۱۵۹؛ محقق حلی، جعفر بن حسن، *تسارح الاسلام*، جلد ۴، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۸ ه.ق، ص ۷۶؛ علامه حلی، حسن بن یوسف، *قواعد الأحکام*، جلد ۲، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۰ ه.ق، ص ۱۴۵؛ خمینی، پیشین، جلد ۲، ص ۴۲۳.

زمان موت مدعی علیه را ثابت می‌کند.^۱

۲. اختصاص یا عدم اختصاص سوگند استظهاری در دعاوی با موضوع دین

در باب وجوب سوگند استظهاری در دعوی با موضوع دین هیچ تردیدی وجود ندارد و بحث صرفاً در باب تعمیم سوگند استظهاری به سایر دعاوی است. با کنکاش در متون فقهی مشخص است که در فرض مسئله دو دیدگاه در میان فقیهان امامیه وجود دارد:

۱- گروه بسیاری از فقها یا به عبارتی مشهور فقیهان امامیه معتقدند که در دعاوی علیه میت، مدعی پس از اثبات دعوا باید اتیان سوگند نماید و این اتیان سوگند صرفاً مختص به دعاوی با موضوع دین علیه میت است و در غیر آن اقامه بینه کفایت می‌کند و نیازی به انضمام سوگند مدعی نیست.^۲ صاحب جواهر این قول را اقوی دانسته است، گرچه ایشان اتیان سوگند را در صورت رضایت مدعی احوط دانسته است.^۳

بسیاری از حقوقدانان در زمینه گستره و قلمرو دعاوی قابل اثبات با سوگند استظهاری سکوت کرده‌اند؛ معدودی از آنان با بیانی مختصر و کوتاه گستره دعاوی قابل اثبات با این نوع سوگند را با استناد به ماده ۱۳۳۳ قانون مدنی صراحتاً در مورد ادعای طلب (دعوی با موضوع دین) از متوفی می‌دانند.^۴

۲- گروهی از فقیهان امامیه نیز نظریه تعمیم اتیان سوگند استظهاری به تمامی دعاوی علیه میت را پذیرفته و معتقدند که در دعاوی علیه میت، خواه با موضوع دین، خواه با موضوع عین و خواه با موضوع منفعت یا حق، اتیان سوگند استظهاری لازم و ضروری است.^۵ امام خمینی در *تحریر الوسیله* شمول حکم مذکور بر عین، منفعت و حق را خالی از قرب نمی‌داند.^۶ مراد این است که این قول قریب است.

برخی از حقوقدانان با انتقاد از دیدگاهی که در اتیان سوگند استظهاری، میان عین و دین تفاوت می‌گذارد، معتقد است که در لزوم ادای چنین سوگندی تفاوتی بین عین و دین نیست و در هر دو حال از آنجاکه مطالبه‌ای علیه متوفی اقامه شده است، باید رأی به لزوم به‌جا آوردن چنین سوگندی نمود.^۷

۲.۱. ادله اختصاص سوگند استظهاری به دعاوی با موضوع دین

فقیهانی که از نظریه مشهور پیروی کرده و گستره اتیان سوگند استظهاری را منحصر در دعاوی با موضوع دین می‌دانند، برای اثبات مدعای خود عمدتاً به روایاتی و برخی نیز علاوه بر روایات به اصل استصحاب استناد جسته‌اند:

۱. فاضل هندی، پیشین، ص ۱۰۵؛ فاضل مقداد، مقدادبن عبدالله سیوری، *التنقیح الرائع*، جلد ۴، قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی،

۱۴۰۴ ه.ق، ص ۲۵۶؛ کاشف الغطاء، حسن بن جعفر بن خضر، *کتاب القضاء*، نجف: مؤسسه کاشف الغطاء، ۱۴۲۲ ه.ق، ص ۵۳.

۲. علامه حلی، پیشین، جلد ۳، ص ۴۴۱؛ فاضل مقداد، پیشین؛ فاضل هندی، پیشین، ص ۱۰۶؛ شهید ثانی، پیشین، ص ۴۶۳؛ خویی، پیشین، جلد ۴، ص ۲۳؛ روحانی، پیشین؛ تبریزی، جواد، *کتاب القضاء و الشهادات*، قم: دار الصدیقه الشهیده، ۱۳۸۷، ص ۱۷۲؛ سبحانی، جعفر، *نظام القضاء و الشهادات*، جلد ۱، قم: مؤسسه امام صادق (ع) ۱۴۱۸ ه.ق، ص ۴۳۳؛ آشتیانی، میرزا محمدحسن بن جعفر، *کتاب القضاء*، قم: انتشارات زهیر، ۱۴۲۵ ه.ق، ص ۱۴۴.

۳. صاحب جواهر، پیشین، ص ۲۰۰.

۴. امامی، پیشین، ص ۲۵۹؛ مدنی، سید جلال‌الدین، *ادله اثبات دعوی*، تهران: پایدار، ۱۳۸۴، ص ۲۴۲.

۵. شهید ثانی، پیشین، ص ۱۰۵؛ حائری طباطبائی، پیشین؛ فاضل لنگرانی، پیشین؛ مؤمن، محمد، *القضاء و الشهادات*، تهران: مؤسسه تنظیم

و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۲۲ ه.ق، ص ۲۳۰.

۶. خمینی، پیشین.

۷. کاتوزیان، ناصر، *اثبات و دلیل اثبات*، تهران: میزان، ۱۳۸۳، ص ۲۱۰.

۲.۱.۱. روایات سه‌گانه

سه روایت دال بر مشروعیت لزوم ضم یمین به بینه در دعوای علیه میت وجود دارد: روایت محمد بن یحیی، روایت عبدالرحمن و روایت سلیمان بن حفص. آیت‌الله خویی به اختصاص دو روایت اول به دعوای صرفاً با موضوع دین علیه میت و محقق کنی به اختصاص روایت سوم به دعوای صرفاً با موضوع دین علیه میت اشاره کرده‌اند و این دو فقیه بزرگوار اطلاق این روایات هم در دعوای با موضوع دین و هم در دعوای با موضوع عین، حق و منفعت بر میت را منکر شده‌اند. در ادامه به صورت موردی به توضیح نحوه تقید هریک از روایات و عدم اطلاق آنها پرداخته می‌شود:

۲.۱.۱.۱. روایت محمد بن یحیی

«... راوی از حضرت (ع) می‌پرسد: آیا وصی می‌تواند به نفع وارثان آن مرحوم - اعم از صغیر و یا کبیر - گواهی بدهد که از مرحوم میت یا از دیگران طلبکارند، درحالی که اگر طلب را وصول کند سهم نابالغان را خودش در اختیار می‌گیرد و سهم بالغان را خودشان دریافت می‌کنند؟ حضرت در پاسخ نوشت: بلی. وصی باید حقیقت را اعلام کند و گواهی خود را کتمان نکند گرچه مسموع نیفتد. و در یک نامه دیگر نوشت: آیا گواهی وصی با گواهی یک نفر عادل دیگر، بر علیه مرحوم میت پذیرفته خواهد بود؟ حضرت در پاسخ نوشت: آری بعد از سوگند صاحب حق».

بسیاری از فقها معتقدند که روایت محمد بن یحیی صرفاً شامل ادعای دین بر میت است و شامل غیر دین نیست؛ زیرا: اولاً: مرحوم صدوق فقره سوم روایت محمد بن یحیی که محل بحث است را همراه با لفظ «دین» ذکر کرده است^۱ لذا با توجه به نسخه ایشان روایت صرفاً مختص ادعای دین علیه میت است و صریح در دین است.^۲

ثانیاً: گرچه در نسخه کافی و تهذیب لفظ «دین» در فقره سوم روایت ذکر نشده است؛^۳ از آنجاکه در سؤال اول روایت که در خصوص پذیرش شهادت وصی به نفع میت است، واژه «دین» صراحتاً ذکر شده است،^۴ می‌توان ادعا کرد که با وجود چنین قرینه‌ای لفظ «دین» مراد کاتب یا سائل از سؤال سوم بوده است.^۵

ثالثاً: گرچه در نسخه کافی و تهذیب الاحکام لفظ «دین» نیامده است، همچنان می‌توان ادعا کرد که روایت مختص ادعای دین علیه میت است و نسبت به عین اطلاق ندارد؛ زیرا مفروض روایت دعوا علیه خود میت است و اگر مدعی نسبت به عین ادعایی داشته باشد، دعوا علیه میت محسوب نمی‌شود، بلکه دعوای علیه وارث او است و ارتباطی به میت ندارد؛ چراکه عین در دست وارث است و مدعی علیه میت نیست، بلکه مدعی علیه حی، یعنی همان کسی است که عین در دست اوست و میت بر آن عین ید ندارد تا بتوان بر او ادعا کرد^۶ و روشن است که ورثه زنده است؛ حال آنکه محل بحث یعنی لزوم انضمام یمین به بینه در مورد ادعا بر میت است.

۲.۱.۱.۲. روایت عبدالرحمن بصری

«مردی ادعا می‌کند از شخصی، حقی طلب دارد. اما دلیل و شاهی برای حق خود ندارد. حضرت فرمودند: سوگند به

۱. «أَوْ تَقْبَلُ شَهَادَةَ الْوَصِيِّ عَلَى الْمَيْتِ بِدَيْنٍ مَعَ شَاهِدٍ آخَرَ عَدْلٍ فَوَقَّعَ عَ نَعْمٍ مِنْ بَعْدِ يَمِينٍ».

۲. فاضل هندی، پیشین؛ نراقی، مولی احمد بن محمد مهدی، *مستند الشیعه*، جلد ۱۷، قم: مؤسسه آل البیت، ۱۴۱۵هـ.ق، ص ۲۵۵؛ خویی، پیشین.

۳. «أَوْ تَقْبَلُ شَهَادَةَ الْوَصِيِّ عَلَى الْمَيْتِ مَعَ شَاهِدٍ آخَرَ عَدْلٍ فَوَقَّعَ عَ نَعْمٍ مِنْ بَعْدِ يَمِينٍ».

۴. «هَلْ تَقْبَلُ شَهَادَةَ الْوَصِيِّ لِلْمَيْتِ بِدَيْنٍ لَهُ عَلَى رَجُلٍ مَعَ شَاهِدٍ آخَرَ عَدْلٍ».

۵. خویی، پیشین؛ آشتیانی، پیشین.

۶. خویی، پیشین؛ حسینی حائری، کاظم، *القضاء فی الفقه الاسلامی*، قم: مجمع اندیشه اسلامی، ۱۴۱۵هـ.ق، ص ۷۱۵.

عهده منکر است. پس اگر منکر سوگند یاد کرد، مدعی حقی نخواهد داشت و اگر سوگند نخورد، سوگند به عهده مدعی خواهد بود و اگر کسی که حق را می‌خواهند از او بگیرند، مرده باشد و به ضرر او بینه اقامه شده باشد، مدعی باید سوگند الهی یاد کند که «سوگند به خدایی که خداوندی جز او نیست، فلانی از دنیا رفت، درحالی که حق من به عهده او بود. پس اگر مدعی سوگند بخورد، (حق از آن اوست) وگرنه حقی ندارد؛ زیرا ما نمی‌دانیم شاید میت پیش از مرگ، با حضور گواه حق او را داده باشد که ما موضع آن را نمی‌دانیم. یا اینکه بدون گواه حق او را داده است. به همین خاطر سوگند به همراه بینه به عهده مدعی است. پس اگر بدون بینه ادعای حق نمود، حقی نخواهد داشت؛ زیرا منکر زنده نیست و چنانچه زنده بود، سوگند یا حق بر او لازم می‌شد و یا اینکه سوگند به او برگردانده می‌شود. به همین علت، حقی برای مدعی ثابت نمی‌گردد»^۱.

بسیاری از فقها همچنان معتقدند که روایت عبدالرحمن نیز صرفاً شامل ادعای دین بر میت است و شامل غیر دین نیست. زیرا:

اولاً: بر فرض چشم‌پوشی از ضعف روایت عبدالرحمن، این روایت همانند روایت محمد بن یحیی دلالتی بر اطلاق (شمول سوگند استظهاری هم در دعاوی با موضوع دین علیه میت و هم در دعاوی با موضوع غیر دین) ندارد، زیرا ظاهر تعبیر «وَإِنْ كَانَ الْمَطْلُوبُ بِالْحَقِّ قَدْ مَاتَ: در صورتی که فردی که مدعی حقی را از او مطالبه می‌کند، مرده باشد» در روایت این است که ادعا بر میت است و چنانچه پیش‌تر توضیح داده شد، ادعا بر میت در فرضی است که موضوع ادعای خواهان علیه میت، دین باشد و در فرضی که موضوع دعوا عین باشد، دیگر ادعا بر میت نیست بلکه ادعا بر وارث اوست؛ زیرا عین در دست اوست و یدی که مترتب بر ید میت است موجب آن نیست که طرف دعوی میت باشد؛ از این رو چون طرف دعوی متوجه وارث است مدعی ملزم به اتیان سوگند نیست.^۲

ثانیاً: لفظ «وفاه» مختص دین است،^۳ زیرا در عین از عبارت «رد کردن مال و تأدی» استفاده می‌شود، لذا «وفاه» ظهور در دین دارد و محتوای تعلیل مذکور در روایت «زیرا ما نمی‌دانیم شاید میت قبل از فوتش در حضور شاهدی که از مکان او بی‌خبریم و یا بدون حضور شاهد بدهی خودش را پرداخت کرده باشد.» هم صراحت در این است که روایت و حکم آن مختص ادعای دین علیه میت یعنی حقوق بالذمه علیه میت بوده است، زیرا در عین مسئله وفا معنا ندارد.^۴

ثالثاً: لفظ «حق» در عبارت «الرَّجُلُ يَدْعِي قَبْلَ الرَّجُلِ الْحَقَّ» و یا در عبارت «فَعَلَى الْمُدْعَى الْيَمِينُ بِاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَقَدْ مَاتَ فُلَانٌ وَإِنَّ حَقَّهُ لَعَلَيْهِ» یا در عبارات دیگر روایت مختص دین است، لذا این لفظ ظاهر در دین است.^۵

رابعاً: لفظ «علیه» در عبارت «وَإِنْ لَمْ يَحْلِفْ فَعَلَيْهِ» و یا در عبارت «فَعَلَى الْمُدْعَى الْيَمِينُ بِاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَقَدْ مَاتَ فُلَانٌ وَإِنَّ حَقَّهُ لَعَلَيْهِ» یا در عبارات دیگر روایت مختص دین است،^۶ زیرا «لعلیه» یعنی بر عهده اوست که بر عهده بودن مختص به دین است نه عین و در مورد عین که در خارج است بر عهده نیست، بلکه از لفظ تأدی و رد کردن برای عین استفاده می‌شود. به عبارتی می‌گویند «علی الید» نه «علیه». لذا از لفظ «علیه» دین استظهار می‌شود.

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، جلد ۷، تهران: دار الکتب الإسلامیه، ۱۴۰۷ ه.ق، ص ۴۱۵.

۲. خوبی، پیشین؛ طباطبائی یزدی، محمدکاظم، *تکمله العروه الوثقی*، جلد ۲، قم: دآوری، ۱۴۱۴ ه.ق، ص ۸۰.

۳. شهید ثانی، پیشین، ص ۴۶۳؛ روحانی، پیشین؛ حسینی حائری، پیشین؛ نراقی، پیشین، ص ۲۵۵.

۴. خوبی، پیشین.

۵. شهید ثانی، پیشین؛ روحانی، پیشین؛ حسینی حائری، پیشین؛ نراقی، پیشین، ص ۲۵۵.

۶. شهید ثانی، پیشین؛ روحانی، پیشین؛ حسینی حائری، پیشین؛ نراقی، پیشین، ص ۲۵۵.

۲.۱.۱.۳. روایت سلیمان بن حفص مروزی^۱

«راوی گوید: با حضرت مکتبه نمودم در مورد فردی که فوت کرده و ورثه‌ای دارد و فردی پیدا شده و مدعی است که من از متوفی طلبکار می‌باشم. حضرت در پاسخ فرمودند: اگر مالی از متوفی در دست دارد و شاهد و بینه ندارد از آنچه نزد او گرو است طلب خویش را برگیرد و باقیمانده را به ورثه میت باز دهد و چنانچه بینه نداشت و نزد ورثه اقرار بر گرو و رهن کرد به اقرارش عمل می‌کنند و برای ادعا و طلبش باید گواه و شاهد بیاورد و قسم نیز یاد کند تا بتواند مالش را وصول کند و هرگاه شاهد و گواهی نداشت و ورثه منکر طلب او بودند باید ورثه را سوگند عدم آگاهی بدهد. بدین معنی که ورثه همگی سوگند به خدا به لفظ جلاله (الله) یاد کنند که ما از بدهی میت به این شخص اطلاعی نداریم، (اگر حاضر به قسم شدند که حق طلبکار ساقط می‌شود و اگر حاضر نشدند طلب خود را وصول می‌کند).»^۲

چنانچه محقق کنی اذعان داشته است، اختصاص این روایت به موارد ادعای دین علیه میت روشن‌تر از دو روایت فوق است، زیرا: اولاً: مفروض روایت ادعای بر میت است، در آن فرض شده است که میت برای آن حق، رهن هم قرار داده بوده است و امام هم فرمودند مدعی مالش را از همان رهن بردارد و روشن است که این حکم فقط در صورتی است که حقی که مدعی داشته است دین بوده باشد و گرنه اجازه ندارد رهن را به جای عینی که داشته است بردارد.^۳ ثانیاً: در ذیل روایت عبارت «أَوْفَى حَقَّهُ بَعْدَ أَلِيمِينَ» تعبیر به وفاء شده که این تعبیر نیز چنانچه سابقاً توضیح داده شد، مختص به دین است نه عین.^۴

۲.۱.۲. اصل استصحاب

برخی از فقیهان نیز اصل استصحاب را دلیلی دیگر برای اثبات اختصاص سوگند استظهاری صرفاً در دعاوی با موضوع دین علیه میت قرار داده‌اند با این توضیح که مالکیت مدعی بر عین با شهادت شهود ثابت می‌شود و در صورت شک در بقای مالکیت هنگام وفات مدعی علیه، اصل استصحاب جاری و بقای مالکیت استصحاب می‌شود.^۵ بنابراین مطابق با این دیدگاه هر سه روایت اختصاص به ادعای دین علیه میت دارند و اصل استصحاب نیز دلیل دیگر بر این مسئله است؛ در نتیجه لزومی برای ضمیمه نمودن سوگند مدعی در خصوص دعاوی با موضوع عین، حق و منفعت علیه میت نیست و در این موارد مرجع، اطلاعات حجیت بینه است، یعنی به صرف اقامه بینه دعوا ثابت می‌شود و نیازمند اتیان سوگند مدعی نیست.

۲.۲. ادله عدم اختصاص سوگند استظهاری به دعاوی با موضوع دین

فقیهان پیرو این نظریه برخلاف دیدگاه پیشین، روایات سه‌گانه مذکور را مطلق دانسته و برای اثبات مدعای خود بدان استناد کرده‌اند، نگارنده نیز ضمن تأیید اطلاق روایات و تقویت آنها از این حیث، در نهایت دلیل دیگری با عنوان «احتیاط

^۱ «رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى بْنُ عَبْدِ عَنِ سُلَيْمَانَ بْنِ حَفْصِ الْمَرْوَزِيِّ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ ع ... وَقَالَ وَكَتَبْتُ إِلَيْهِ فِي رَجُلٍ مَاتَ وَ لَهُ وَرَثَةٌ فَجَاءَ رَجُلٌ فَادَّعَى عَلَيْهِ مَالًا وَ أَنْ عِنْدَهُ رَهْنًا فَكَتَبَ عِنْهُ إِنْ كَانَ لَهُ عَلَى الْمَيِّتِ مَالٌ وَ لَا بَيِّنَةٌ لَهُ عَلَيْهِ فَلْيَأْخُذْ مَالَهُ مِمَّا فِي يَدِهِ وَ لِيَرُدَّ الْبَاقِيَ عَلَى وَرَثَتِهِ وَ مَتَى أَقْرَبَ بِمَا عِنْدَهُ أَخْذَ بِهِ وَ طَوْلِبَ بِالْبَيِّنَةِ عَلَى دَعْوَاهُ وَ أَوْفَى حَقَّهُ بَعْدَ الْيَمِينِ وَ مَتَى لَمْ يَقِمِ الْبَيِّنَةَ وَ الْوَرِثَةَ يَنْكُرُونَ فَلَهُ عَلَيْهِمْ يَمِينٌ عَلِيمٌ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا يَعْلَمُونَ أَنْ لَهُ عَلَى مَيْتِهِمْ حَقًّا».

^۲ حر عاملی، پیشین، جلد ۱۸، ص ۴۰۵.

^۳ محقق کنی، علی، کتاب القضاء، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۹۹، ص ۱۱۶.

^۴ همان.

^۵ فاضل مقداد، پیشین؛ صاحب جواهر، پیشین، ص ۱۹۹؛ تبریزی، پیشین، ص ۱۷۳.

قضایی» برای اثبات این دیدگاه بدان اضافه کرده است:

۲.۲.۱. اطلاق روایات سه‌گانه

باید گفت برخلاف دیدگاه «اختصاص سوگند استظهاری به دعاوی با موضوع دین»، هر سه روایت محمدبن یحیی، روایت عبدالرحمن و روایت سلیمان بن حفص اطلاق دارند و هم شامل ادعای دین و هم شامل ادعای عین، منفعت و حق بر میت می‌شوند^۱ و آنچه در اختصاص این روایات به فرض ادعای دین علیه میت گفته شده است مخدوش است. در ادامه ضمن خدشه بر ادله دیدگاه اختصاصی، به صورت موردی به اطلاق روایات و شمول آنها بر دین، عین، منفعت و حق پرداخته می‌شود:

۲.۲.۱.۱. اطلاق روایت محمد بن یحیی و نقد نظریه تقیید

از این روایت اطلاق و شمول آن بر دعاوی با موضوع دین و غیر دین فهمیده می‌شود، زیرا:

اولاً: لفظ «دین» در روایت موجود در کتاب‌های کافی و تهذیب و در برخی از نسخ کتاب من لا یحضره الفقیه هم ذکر نشده است. مرحوم صاحب وسائل هم این روایت را بدون لفظ «دین» آورده است و یکی از ویژگی‌های این کتاب این است که در ذیل هر روایت اختلافات مشایخ ثلاث در مورد روایت را مطرح می‌کند؛ حال آنکه در ذیل روایت مذکور به اختلافی اشاره نکرده و این خود دلیل بر این است که نسخه‌ای که صاحب وسائل از آن استفاده کرده بدون لفظ «دین» بوده است.^۲ از طرفی شیخ کلینی متمحض در نقل روایت بوده‌اند، برخلاف شیخ صدوق و شیخ طوسی که صرفاً متمحض در نقل روایت نداشته، بلکه تفسیر و اصول و غیره هم می‌نوشتند، مرحوم کلینی در کتاب الکافی متمحض در نقل روایت است و در این کتاب واژه «دین» نیامده است. همچنین شیخ کلینی از نظر زمانی نسبت به شیخ طوسی و صدوق به ائمه مقدم‌تر است، لذا در صورت اختلاف در نقل روایتی، نقل شیخ کلینی ملاک و معیار قرار می‌گیرد.

ثانیاً: وجود لفظ «دین» در صدر روایت (سؤال اول) دلیل بر اینکه محل بحث (سؤال سوم) مختص به دین باشد، نیست؛ به‌ویژه اینکه «احتمال مستقل بودن هرکدام از این سؤالات در مکاتبه‌ای جداگانه و جمع شدن آنها در یک مکاتبه» توسط برخی از فقها مطرح شده است.^۳

ثالثاً: تعبیر «أَوْ تَقْبَلُ شَهَادَةَ الْوَصِيِّ عَلَى الْمَيِّتِ» در روایت برخلاف نظریه تقیید- که قائل‌اند روایت درمورد ادعای دین بر میت است و شامل فرضی که موضوع عین باشد، نمی‌شود؛ زیرا عین در دست وارث بوده، لذا ادعا بر وارث است و در چنین حالتی که ادعا بر حی است، انضمام سوگند استظهاری لازم نیست تعبیر روایت شهادت بر میت است نه ادعای بر میت تا گفته شود شامل ادعای عین بر میت نمی‌شود؛ اطلاق روایت در ادعای بر میت هم شامل موارد ادعای دین بر میت است و هم شامل موارد ادعای عین بر میت. حتی بر فرض اینکه روایت درمورد ادعا بر میت باشد، در این صورت نیز می‌توان چنین استدلال کرد که ید وارث مترتب بر ید میت است و در چنین حالتی می‌توان بر هرکدام از ایادی اقامه دعوی کرد؛ یعنی هم می‌توان نسبت به میت اقامه دعوی کرد و هم نسبت به وارث، همانند ایادی مترتب در غصب که

۱. شهید ثانی، پیشین، ص ۱۰۵.

۲. فاضل لنکرانی، پیشین، ص ۱۹۶.

۳. همان.

مالک هم می‌تواند نسبت به ید سابق اقامه دعوی کند و هم به ید لاحق.^۱ بنابراین: ۱- از آنجاکه در عبارت «أَوْ تَقْبَلُ شَهَادَةَ الْوَصِيِّ عَلَى الْأَمِيَّتِ مَعَ شَاهِدٍ آخَرَ عَدْلٍ فَوْقَ نَعْمٍ مِنْ بَعْدِ يَمِينٍ» نه در سؤال سائل و نه در جواب امام (ع) لفظ «دین» ذکر نشده است؛ لذا این عبارت مطلق است و هم شامل دعاوی با موضوع دین می‌شود و هم شامل دعاوی با موضوع غیردین چون عین، منفعت و حق. ۲- روایت هم صحیحه است و مشکلی در استناد به اطلاق آن نیست. ۳- روایتی که «ضم یمین به بینة در دعوی بر میت» را مختص به دین قرار داده باشد وجود ندارد تا اطلاق روایت فوق به دین تقيید زده شود.

۲.۲.۱.۲. اطلاق روایت عبدالرحمن بصری و نقد نظریه تقيید

این روایت نیز دلالت بر اطلاق لزوم ضمیمه یمین استظهاری در دعاوی علیه میت دارد، خواه دعاوی با موضوع دین و خواه دعاوی با موضوع عین، منفعت و حق. لذا روایت اختصاص به دعاوی با موضوع دین ندارد، زیرا: اولاً: واژه «اوفاء» موجب اختصاص حکم لزوم اتیان سوگند استظهاری به دعاوی با موضوع دین نیست، زیرا: اولاً: واژه «اوفاء» به معنای پرداخت و دفع حق غیر است،^۲ خواه دین و خواه عین.^۳ آیه شریفه «اوفوا بالعقود» شاهد دیگری بر معنای عام وفاء است؛ چراکه عقد ممکن است مقتضی تسلیم عین باشد و وفای به عقد به معنای تسلیم عین است، لذا استعمال وفاء در اعیان هم استعمال حقیقی است. بنابراین وفاء اختصاصی به دین ندارد، هم در عین و هم در دین کاربرد دارد؛ زیرا چه عین و چه دین ملک متعلق به خواهان هستند؛ وفای یکی با ادای دین است و وفای یکی با تسلیم عین و از باب وجوب تسلیم ملک غیر است. اینکه یکی دین و یکی عین است، نفس شمول وفاء به آنها را دستخوش تغییر نمی‌دهد.

ثانیاً: واژه «حق» در عبارت «الرَّجُلُ يَدْعِي قَبْلَ الرَّجُلِ الْحَقَّ» در صدر روایت مطلق است و شامل دین و عین هر دو می‌شود و صرفاً مختص به دین نیست؛^۴ همان‌گونه که در بسیاری از روایات مربوط به مبحث «رد یمین» و همچنین در بسیاری از روایات مربوط به مبحث «اقامه بینة بر حق» تعبیر ادعای حق آمده است، اما هیچ‌کدام از فقیهان در این دو مبحث احتمال اختصاص این روایات را به ادعای دین ننموده‌اند. ثالثاً: تعبیر «وَأِنْ لَمْ يَحْلِفْ فَعَلَيْهِ» در روایت اختصاص به دین ندارد؛ زیرا تعبیر «علیه» متوقف بر این است که مورد ادعا چیست؟ اگر مورد ادعا دین بوده باشد، «علیه» یعنی همان دین بر عهده اوست و اگر مورد ادعا عین یا حق و با منفعت باشد، یعنی آن عین یا حق یا منفعت بر عهده اوست.

رابعاً: حتی بر فرض پذیرش اینکه تعبیر «حق»، «علیه» و «اوفاه» ظهور در دین داشته باشند و از روایت دین را استظهار نمود، اما تعلیلی که در ذیل روایت است،^۵ افاده عموم می‌کند؛ زیرا تعلیل صریح در این است که سوگند مذکور استظهاری و اطمینانی است و برای رفع احتمال اداء و وفاء از جانب میت، مدعی ملزم به انجام چنین سوگندی می‌شود و علت در این روایت همانند آنجایی که امام (ع) می‌فرماید: «الْخمر حرام لأنه مسکر» عمومیت دارد؛ یعنی هرچیزی که مسکر

۱. موسوی اردبیلی، سید عبدالکریم، *فقه القضاء*، جلد ۲، قم: بی‌جا، ۱۴۲۳هـ.ق، ص ۱۴۴.

۲. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، *القاموس المحيط*، جلد ۱، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵هـ.ق، ص ۱۳۴۳.

۳. محقق اردبیلی، پیشین، ص ۱۶۲.

۴. محقق اردبیلی، پیشین؛ آقا ضیاء، علی، *کتاب القضاء*، قم: چاپخانه مهر، ۱۴۲۱هـ.ق، ص ۲۳۹.

۵. «فَإِنْ حَلَفَ وَإِلَّا فَلَا حَقَّ لَهُ لَأَنَا لَا نَدْرِي لَعَلَّهُ قَدْ أَوْفَاهُ بَيْنَهُ لَأَنْ تَعْلَمَ مَوْضِعَهَا أَوْ غَيْرَ بَيْنَهُ قَبْلَ الْمَوْتِ».

۶. حائری طباطبائی، پیشین.

باشد حرام است. در فرض مسئله نیز در جمیع دعاوی بر میت اعم از دین، عین، منفعت و حق که احتمال اداء، ابراء یا وفاء میت وجود دارد،^۱ اتیان سوگند استظهاری لازم است و ذکر دین به عنوان مثال است^۲ و دین خصوصیتی ندارد، نه اینکه ذکر دین از باب تقیید و انحصار باشد.

به عبارتی تعلیل مذکور، یعنی «احتمال وفاء» از باب مثال و تمثیل است؛ زیرا متفاهم عرفی و ملاک و معیار از تعلیل مذکور چنین است که میت در حالی فوت کرده است که احتمالاً احدی از مردم بر او حساب دنیوی نداشتند، نه حساب با موضوع دین، نه حساب با موضوع عین، نه حساب با موضوع منفعت و نه حساب با موضوع حق؛ لذا در صورت ادعا بر میت، وی زنده نیست تا از خود دفاع کند؛ بنابراین خواهان باید سوگند اتیان نماید و چنین تعلیلی شامل ادعای دین، عین، منفعت و حق هر چهار می‌شود؛ لذا در دعاوی بر میت، خواه دین، عین، منفعت و حق، لازم است مدعی برای دفع هر نوع احتمال از احتمالات مختص به موضوع دعوا، سوگند یاد کند. در ذیل برای هر مورد از دعاوی با موضوع دین، عین، منفعت و حق علیه میت یک نمونه ذکر می‌شود:

۱- ادعای دین بر میت: اگر ادعای دین بر میت است و بینه شهادت بر اشتغال ذمه میت دهند، برای دفع احتمال وفاء یا ابراء دین، مدعی ملزم به اتیان سوگند مبنی بر بقای اشتغال ذمه مدعی علیه تا حین مرگش می‌شود که به این سوگند، سوگند استظهاری گفته می‌شود؛ یعنی استظهار می‌شود که دین تا حین موت باقی بوده است.

۲- ادعای عین بر میت: اگر ادعای عین بر میت است و بینه شهادت بر مالکیت مدعی بر عین و عاریه یا ودیعه بودن عین در دست میت دهند، برای دفع احتمال خریداری عین توسط میت، مدعی ملزم به اتیان سوگند مبنی بر بقای ملکیتش بر عین تا حین فوت مدعی علیه می‌شود؛ یعنی استظهار می‌شود که عین تا حین موت به مالکیت مدعی باقی بوده است.

۳- ادعای منفعت بر میت: اگر ادعای منفعت بر میت است و بینه شهادت بر مالکیت مدعی بر منفعت دهند، برای دفع احتمال اتمام مدت اجاره یا فسخ اجاره در زمان حیات میت، مدعی ملزم به اتیان سوگند مبنی بر بقای ملکیتش بر منفعت تا حین فوت مدعی علیه می‌شود؛ یعنی استظهار می‌شود که منفعت تا حین موت به مالکیت مدعی باقی بوده است.

۴- ادعای حق بر میت: اگر ادعای حق بر میت است و بینه شهادت بر حق خیار داشتن مدعی در بیع دهند، برای دفع احتمال اسقاط حق توسط مدعی یا احتمالات دیگر، مدعی ملزم به اتیان سوگند مبنی بر بقای حق خیارش تا حین فوت مدعی علیه می‌شود؛ یعنی استظهار می‌شود که حق خیار تا حین موت باقی بوده است.

اینکه بعضی از اعظام گفته‌اند این تقریر از باب قیاس مستنبط العله است و نمی‌تواند حجت باشد،^۳ ظاهراً کم‌لطفی است؛ زیرا علت در روایت عبدالرحمن مصرح و منصوص است و بی‌دغدغه شامل غیر دین نیز می‌شود.^۴

۲.۲.۱.۳. اطلاق روایت سلیمان و نقد نظریه تقیید

این روایت نیز مطلق است و شامل تمامی دعاوی علیه میت می‌شود، زیرا:

اولاً: واژه «مال» در تعبیر «فَادَعَى عَلَيْهِ مَالاً» در صدر روایت هم شامل دین می‌شو و هم شامل عین، منفعت و حق. ثانیاً: برخلاف ادعای محقق کنی که به دلیل فرض رهن در روایت، آن را مختص دین کرده‌اند، گفته می‌شود رهن

۱. مثلاً میت ممکن است پیش از مرگش عین را از خواهان خریداری کرده یا مثلاً خواهان منفعت را به وی اجاره داده باشد یا مثلاً میت پیش از مرگش حق خیار را از طرف مقابل ساقط نموده باشد، اما دیگران از آن خبر نداشته باشند.

۲. مؤمن، پیشین، ص ۲۳۰؛ موسوی اردبیلی، پیشین، ص ۱۴۴؛ آقا ضیاء، پیشین.

۳. صاحب جواهر، پیشین، ص ۲۰۰؛ موسوی گلپایگانی، محمدرضا، کتاب القضاء، جلد ۱، قم: دارالقرآن، ۱۴۱۳ ه.ق، ص ۳۴۰.

۴. محمدی گیلانی، محمد، قضا و قضاوت در اسلام، تهران: سایه، ۱۳۷۸، صص ۱۲۴ و ۱۲۵.

همان‌طور که بر دین مشروع است بر عین و منفعت و حق هم مشروع است و از طرفی ادعا بر میت هم می‌تواند شامل ادعا بر دین باشد و هم شامل مواردی که میت سابقاً بر آن ید داشته است.

بنابراین چنانچه از اطلاق روایات مشخص است، اتیان سوگند استظهاری توسط مدعی هم در دعاوی با موضوع دین علیه میت ضروری است و هم در دعاوی با موضوع عین، منفعت و حق. حتی بر فرض اینکه روایات مختص ادعای دین بر میت باشند، می‌توان از آنها الغای خصوصیت نمود؛ بدین نحو که متفاهم عرفی از لزوم ضمیمه سوگند این است که میت زنده نیست تا از خودش دفاع کند؛ زیرا چه‌بسا وی از عهده ادعا خارج شده بوده و دیگران از آن بی‌اطلاع باشند و چنین تعلیلی مختص به فرض ادعای بر دین نیست، بلکه شامل دعاوی با موضوع غیردین نیز می‌شود.

۲.۲.۲. احتیاط قضایی

احتیاط قضایی نیز مقتضی وجوب اتیان سوگند استظهاری توسط مدعی در تمامی دعاوی علیه میت است، نه صرف دعاوی با موضوع دین؛ زیرا ملاک و فلسفه وجوب اتیان سوگند استظهاری در تمامی دعاوی علیه میت یکسان است و آن دفع تمام احتمالاتی است که عدم ذی‌حق بودن مدعی را به ذهن دادرس می‌رساند. چنانچه در دعاوی با موضوع دین علیه میت، احتمال ایفاء دین توسط میت یا ابراء آن توسط مدعی وجود دارد، در دعاوی با موضوع عین، حق یا منفعت علیه میت نیز همچنان از آنجاکه مدیون فوت کرده و دست وی از این دنیا کوتاه است و امکان دفاع از خود را نخواهد داشت، نیز احتمالاتی مبنی بر عدم ذی‌حق بودن مدعی دعوی بر میت وجود دارد؛ فرضاً در ادعای مدعی مبنی بر مالکیت بر عین در دست ورثه میت، احتمال خریداری عین توسط میت وجود دارد یا فرضاً در ادعای مدعی مبنی بر حق خیار داشتن در بیع منعقدشده میان مدعی و مدعی علیه (میت)، احتمال اسقاط حق خیار توسط مدعی وجود دارد یا در ادعای مدعی مبنی بر مالکیت بر منفعت مال متعلق به میت، احتمال اتمام مدت اجاره یا فسخ آن در زمان حیات میت وجود دارد. لذا گرچه مدعی در دعوی علیه میت برای اثبات مدعای خود دلیل اقامه کرده است، به‌گونه‌ای که آن ادله در ادعا بر فرد حی قابلیت اثبات دعوی و ذی‌حق بودن وی را دارند، اما در دعوی بر میت، از آنجاکه مدعی علیه فوت کرده و قدرت دفاع از خود را نخواهد داشت، لذا چنین احتمالاتی و بسیار احتمالات دیگر برای عدم ذی‌حق بودن مدعی علیه میت به ذهن دادرس حضور پیدا می‌کنند؛ بنابراین دلایل اثباتی نمی‌تواند دادرس را بر وجود فعلی حق و ادعای مدعی کاملاً متقاعد کند و بر وی واجب است که احتیاطاً و برای اطمینان خاطر از احراز بقای حق، مدعی را ملزم به اتیان سوگند استظهاری کند^۱ و در صورت عدم اتیان چنین سوگندی حق مدعی ساقط خواهد شد.

در پایان، ذکر این نکته نیز شایسته است که علاوه بر اشکالاتی که بر تقیید روایات سه‌گانه گذشت، دلیل استصحاب دیدگاه تقیید نیز مورد پذیرش نیست؛ زیرا اولاً: زمانی می‌توان به اصول عملیه رجوع کرد که دلیل یا اماره بر مسئله وجود نداشته باشد؛ حال آنکه در محل بحث روایات سه‌گانه که پیش‌تر دلالت آنها بر لزوم ضم یمین استظهاری در دعاوی با موضوع عین، دین، حق و منفعت ثابت شد، وجود دارد. ثانیاً: از آنجاکه پس از شهادت شهود بر مستحق بودن مدعی به دین، عین، منفعت یا حق، احتمال نقل ملکیت برای میت وجود دارد، بنابراین نمی‌توان به این اصل استناد نمود^۲ و برای رفع چنین احتمالی، مدعی ملزم به اتیان سوگند می‌شود.

۱. تنها موردی که از این قاعده مستثنی است، دعاوی است که مستند به سند رسمی باشد، مطابق با صراحت ماده ۱۳۳۳ ق.م در مواردی که ادعا بر میت مستند به سند رسمی باشد، اتیان سوگند استظهاری بر بقای حق منتفی است.

۲. شهید ثانی، پیشین؛ حائری طباطبائی، پیشین.

۲.۳. رویه قضایی

آنگونه که از بررسی آرای صادره از محاکم قضایی در خصوص مسئله مورد بحث فهمیده می‌شود، رویه قضایی نیز همسو و مؤید دیدگاه مورد نظر ما است و دادگاه‌ها میان دعوایی که موضوع آن دین باشد یا عین و حق و منفعت، تمایز نمی‌گذارند و در تمامی دعاوی علیه میت، علاوه بر اقامه بینه، ادای سوگند استظهاری را نیز لازم می‌دانند. به عنوان نمونه، در دعوی بر میت با شماره دادنامه قطعی: ۹۰۰۹۹۸۲۵۱۳۴۰۰۳۸۹ و با تاریخ دادنامه ۱۳۹۴/۰۹/۱۸ به صورت مطلق ادای سوگند استظهاری در دعوی بر میت را الزامی دانسته است. در پرونده مذکور، اگرچه بخشی از اختلاف در خصوص این است که آیا قسم استظهاری مخصوص موردی است که دلیل اثبات دعوی، شهادت شهود جامع شرایط (بینه به معنی خاص) است یا دیگر اقسام بینه به معنای عام را نیز دربر می‌گیرد، الزام مدعی توسط دادگاه بر ادای سوگند استظهاری در مورد دعوی با موضوع زمین (که عین است نه دین) علیه میت، بیانگر لزوم ادای سوگند استظهاری در تمامی دعاوی علیه میت در رویه قضایی است؛ خصوصاً اینکه این رأی در دیوان عالی کشور نیز ابرام و تأیید می‌شود. همچنین در دعوی بر میت با شماره دادنامه ۹۰۰۹۹۷۰۹۰۷۰۰۶۳۵ و با تاریخ دادنامه ۱۳۹۰/۰۹/۰۷ که موضوع دعوا مالکیت منزل (عین و نه دین) است، دادگاه مقرر می‌دارد: سوگند استظهاری درجایی مؤثر است که با توسل به بینه اصل حق ثابت شده باشد و سوگند فقط در کنار بینه خواهان، به منظور تقویت حق ثابت شده ادا شود. طبق این بیان، دادگاه در این مورد نیز سوگند استظهاری را لازم و معتبر دانسته و دلیلی که موجب عدم پذیرش سوگند استظهاری از سوی دادگاه شده، آن است که اقامه بینه صورت نگرفته (و نه اینکه چون موضوع دعوی عین است) و لذا سوگند صرف را قابل قبول ندانسته است و دیوان عالی کشور این گونه مقرر می‌دارد که: «در مانحن فیه از بینه مورد استناد خواهان، اصل حق ثابت نیست تا به علاوه بینه استنادی قسم استظهاری از بابت تقویت آن قابل استناد در جهت حقانیت خواهان‌ها باشد. با این بیان رأی فرجام‌خواسته که بدون توجه به جهات و معانی مذکور در فوق اصدار یافته مستنداً به بند الف ماده ۴۰۱ قانون آئین دادرسی نقض پرونده جهت رسیدگی به دادگاه صادرکننده رأی منقوض ارجاع می‌نماید.»

چنانچه پیش‌تر نیز اشاره شد، قانون‌گذار در مواد ۱۳۳۳ قانون مدنی و ۲۷۸ قانون آیین دادرسی مدنی سوگند استظهاری را مورد شناسی قرار داده و حکم آن را بیان کرده است. گرچه قانون‌گذار در ماده ۱۳۳۳ قانون مدنی، دادگاه را نسبت به اتیان سوگند استظهاری مدعی مخیر دانسته، در ماده ۲۷۸ قانون آیین دادرسی مدنی، مکلف به اتیان سوگند استظهاری کرده است؛ اما از آنجا که قانون آیین دادرسی مؤخر از قانون مدنی است، قانون آیین دادرسی مدنی ملاک عمل است، بنابراین در تمام مواردی که حقی علیه مرده ادعا و از ورثه او مطالبه شود، چنانچه ادله ارائه‌شده توسط مدعی توان اثبات ادعای او را داشته باشد، دادگاه برای صدور حکم به نفع مدعی، موظف است علاوه بر ادله مزبور، از مدعی مطالبه سوگند استظهاری کند و در صورت امتناع مدعی از سوگند، حق او ساقط می‌شود.^۱

نتیجه‌گیری

گرچه در قاعده کلی «لزوم ضمیمه سوگند استظهاری در دعاوی علیه میت» میان فقیهان اختلاف نظری وجود ندارد، در زمینه محدوده و گستره دعوی که نیازمند ضمیمه سوگند استظهاری است، میان ایشان اختلاف ایجاد شده است؛ مشهور فقها با استناد به مستندات همچون تقييد روايات سه‌گانه محل بحث به دعوی با موضوع دین علیه میت و اصل استصحاب،

^۱. شمس، پیشین، ص ۲۷۶.

قائل به نظریه تقیید و در نتیجه لزوم ضم یمین استظهاری صرفاً در دعاوی با موضوع دین علیه میت شده‌اند. اما در این میان برخی دیگر از فقها با خدشه وارد کردن بر ادله دیدگاه تقیید و استناد به اطلاق روایات سه‌گانه محل بحث، قائل به لزوم ضمیمه سوگند استظهاری هم در دعوی با موضوع دین و هم در دعاوی با موضوع عین، حق و منفعت علیه میت شده‌اند. نگارندگان در تحلیل ادله باب، پس از بررسی مستندات ارائه‌شده طرفین، معتقدند که اگر اطلاق ادله اختصاصی باب اثبات شود، از باب تقدیم خاص (اطلاق روایات ناظر به سوگند استظهاری) به عام (روایات دال بر حجیت بینه)، باید به مقتضای اطلاق ادله خاص عمل کرد. لذا در فرض اثبات تمامیت اطلاق و عموم ادله ناظر به بحث، دیدگاه مختار نویسندگان به خودی خود اثبات شده و به عبارتی رویگردانی از اطلاقات ادله، محتاج دلیل معتبر خواهد بود که چنین دلیلی طبق رهاورد جستار حاضر وجود ندارد. چه‌اینکه هر سه روایت محمدبن یحیی، روایت عبدالرحمن و روایت سلیمان بن حفص که در مسئله وارد شده‌اند اطلاق داشته و هم شامل ادعای دین و هم شامل ادعای عین، منفعت و حق بر میت می‌شوند. همچنین مطابق دستاورد پژوهش حاضر استناد به دلیل استصحاب نیز از جانب طرفداران دیدگاه تقیید نمی‌تواند مورد پذیرش باشد؛ زیرا اولاً: زمانی می‌توان به اصول عملیه رجوع کرد که دلیل یا اماره بر مسئله وجود نداشته باشد و لذا گفته شده است: «الاصل دلیل حیث لا دلیل»؛ بنابراین اصل عملی هنگام نبودن اماره دلیل محسوب می‌شود، حال آنکه در محل بحث روایات سه‌گانه، که در این نوشتار دلالت آنها بر لزوم ضم یمین استظهاری در دعاوی با موضوع عین، دین، حق و منفعت ثابت شد، وجود دارد. ثانیاً: از آنجاکه پس از شهادت شهود بر مستحق بودن مدعی به دین، عین، منفعت یا حق، احتمال نقل ملکیت برای میت وجود دارد؛ بنابراین نمی‌توان به این اصل استناد کرد و برای رفع چنین احتمالی، مدعی ملزم به اتیان سوگند می‌شود.

در نهایت باید گفت احتیاط قضایی نیز با دیدگاه مختار نگارندگان همسو بوده و مقتضی وجوب اتیان سوگند استظهاری توسط مدعی در تمامی دعاوی علیه میت است، نه صرف دعاوی با موضوع دین؛ زیرا ملاک و فلسفه وجوب اتیان سوگند استظهاری در تمامی دعاوی علیه میت یکسان است و آن دفع تمام احتمالاتی است که عدم ذی‌حق بودن مدعی را به ذهن دادرس می‌رساند.

منابع

فارسی

کتاب

۱. امامی، حسن، **حقوق مدنی**، جلد ۶، تهران: اسلامیه، ۱۳۷۵.
۲. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، **ترمیمولوژی حقوق**، تهران: گنج دانش، ۱۳۷۷.
۳. شمس، عبدالله، **آئین دادرسی مدنی**، جلد ۳، تهران: دراک، ۱۳۸۵.
۴. کاتوزیان، ناصر، **اثبات و دلیل اثبات**، تهران: میزان، ۱۳۸۳.
۵. کاتوزیان، ناصر، **حقوق مدنی (دوره عقود معین ۱)**، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۸.
۶. کاتوزیان، ناصر، **حقوق مدنی (نظریه عمومی تعهدات)**، تهران: مجد، ۱۳۷۴.
۷. محقق داماد، سید مصطفی، **قواعد فقه**، جلد ۳، تهران: مرکز نشر علوم اسلامی، ۱۴۰۶ ه.ق.
۸. محمدی گیلانی، محمد، **قضا و قضاوت در اسلام**، تهران: سایه، ۱۳۷۸.
۹. مدنی، سید جلال‌الدین، **ادله اثبات دعوی**، تهران: پایدار، ۱۳۸۴.

عربی

کتاب

۱۰. آشتیانی، میرزا محمدحسن بن جعفر، **کتاب القضاء**، قم: انتشارات زهیر، ۱۴۲۵ ه.ق.
۱۱. آقا ضیاء، علی، **کتاب القضاء**، قم: چاپخانه مهر، ۱۴۲۱ ه.ق.
۱۲. بجنوردی، سید محمد، **القواعد الفقهیه**، جلد ۱، تهران: مؤسسه عروج، ۱۴۰۱ ه.ق.
۱۳. تبریزی، جواد، **کتاب القضاء و الشهادات**، قم: دار الصدیقه الشهبده، ۱۳۸۷ ه.ش.
۱۴. حائری طباطبائی، علی بن محمد، **ریاض المسائل**، جلد ۱۵، قم: مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۸ ه.ق.
۱۵. حر عاملی، محمد بن حسن، **وسائل الشیعه**، جلد ۱۸ و ۲۷، قم: مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۹ ه.ق.
۱۶. حسینی حائری، کاظم، **القضاء فی الفقه الاسلامی**، قم: مجمع اندیشه اسلامی، ۱۴۱۵ ه.ق.
۱۷. حسینی عاملی، محمدجواد بن محمد، **مفتاح الکرامه**، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۹ ه.ق.
۱۸. خمینی، روح الله، **تحریر الوسیله**، جلد ۱ و ۲، قم: دارالعلم، بی تا.
۱۹. خویی، سید ابوالقاسم، **مبانی تکمله المنهاج**، جلد ۲ و ۴۱، قم: مؤسسه احیاء آثار الإمام الخوئی، ۱۴۲۲ ه.ق.
۲۰. روحانی، محمدصادق، **فقه الصادق (ع)**، جلد ۲۵، قم: دار الکتاب، ۱۴۱۲ ه.ق.
۲۱. سبحانی، جعفر، **نظام القضاء و الشهادات**، جلد ۱، قم: مؤسسه امام صادق (ع)، ۱۴۱۸ ه.ق.
۲۲. شهید ثانی، زین الدین بن علی، **الروضه البهیة**، قم: داورى، ۱۴۱۰ ه.ق.
۲۳. شهید ثانی، زین الدین بن علی، **مسالك الافهام**، جلد ۱۳، قم: مؤسسه المعارف الإسلامیه، ۱۴۱۳ ه.ق.
۲۴. صاحب جواهر، محمدحسن بن باقر، **جواهر الکلام**، جلد ۴۰، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ ه.ق.
۲۵. صدوق، محمد بن علی بن بابویه، **من لا یحضره الفقیه**، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ ه.ق.
۲۶. طباطبائی یزدی، محمد کاظم، **تکمله العروه الوثقی**، جلد ۲، قم: داورى، ۱۴۱۴ ه.ق.
۲۷. طوسی، محمد بن حسن، **المبسوط**، جلد ۸، تهران: مرتضوی، ۱۳۸۷ ه.ش.
۲۸. طوسی، محمد بن حسن، **تهذیب الأحکام**، تهران: دار الکتاب الاسلامیه، ۱۴۰۷ ه.ق.
۲۹. علامه حلی، حسن بن یوسف، **قواعد الأحکام**، جلد ۲ و ۳، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۳ ه.ق.
۳۰. فاضل لنکرانی، محمد، **تفصیل الشریعه**، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار، ۱۴۲۹ ه.ق.
۳۱. فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله سیوری، **التنقیح الرائع**، جلد ۴، قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ه.ق.
۳۲. فاضل هندی، محمد بن حسن، **کشف النام و الابهام**، جلد ۱۰، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۶ ه.ق.
۳۳. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، **القاموس المحیط**، جلد ۱، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ه.ق.
۳۴. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، **مفاتیح الشرائح**، جلد ۳، قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، بی تا.
۳۵. کاشف الغطاء، حسن بن جعفر بن خضر، **کتاب القضاء**، نجف: مؤسسه کاشف الغطاء، ۱۴۲۲ ه.ق.
۳۶. کلینی، محمد بن یعقوب، **الکافی**، تهران: دار الکتب الإسلامیه، ۱۴۰۷ ه.ق.
۳۷. محقق اردبیلی، احمد بن محمد، **مجمع الفائدة و البرهان**، جلد ۱۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۳ ه.ق.
۳۸. محقق حلی، جعفر بن حسن، **شرائع الاسلام**، جلد ۴، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۸ ه.ق.
۳۹. محقق کنی، علی، **کتاب القضاء**، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی، ۱۳۹۹ ه.ش.
۴۰. موسوی اردبیلی، سید عبدالکریم، **فقه القضاء**، جلد ۲، قم: بی جا، ۱۴۲۳ ه.ق.
۴۱. موسوی گلپایگانی، محمدرضا، **کتاب القضاء**، جلد ۱، قم: دارالقرآن، ۱۴۱۳ ه.ق.
۴۲. مؤمن، محمد، **القضاء و الشهادات**، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۲۲ ه.ق.

۴۳. نراقی، مولی احمد بن محمد مهدی، *مستند الشیعه*، جلد ۱۷، قم: مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۵ ه.ق.

References

Books

1. Agha Zia, Ali, *Book of Jurisprudence*, Qom: Mehr Printing House, 2000. (in Arabic)
2. Allamah Helli, Hassan Ibn Yousef, *Rules and Regulations*, Volume 2 and 3, Qom: Publications of the Islamic Propaganda Office, 1992. (in Arabic)
3. Ashtiani, Mirza Mohammad Hassan Ibn Jafar, *Book of Jurisprudence*, Qom: Zuhair Publications, 2004. (in Arabic)
4. Bojnourdi, Seyed Mohammad, *Jurisprudential Rules*, Volume 1, Tehran: Ascension Institute, 1980. (in Arabic)
5. Emami, Hassan, *Civil Law*, Volume 6, Tehran: Islamic, 1996. (in Persian)
6. Fazel Hendi, Mohammad Ibn Hassan, *Kashf-al-Lesam va Al-Ibham*, Volume 10, Qom: Islamic Publications Office, 1995. (in Arabic)
7. Fazel Lankarani, Mohammad, *Shari'ah Details*, Qom: The Jurisprudential Center of the Holy Imams, 2008. (in Arabic)
8. Fazel Meqdad, Meqdad Ibn Abdollah Sivari, *Al-Tanghih Al-Raayie*, Volume 4, Qom: Ayatollah Mar'ashi Najafi Library Publications, 1983. (in Arabic)
9. Feiz Kashani, Mohammad Ibn Shah Morteza, *Mafatih Al-Shari'as*, Volume 3, Qom: Ayatollah Mar'ashi Najafi Library Publications, No date. (in Arabic)
10. Firouz-Abadi, Mohammad Ibn Ya'ghoub, *Al-Ghamous Al-Mohit*, Volume 1, Beirut: House of Scientific Books, 1994. (in Arabic)
11. Ha'eri Tabatabaei, Ali Ibn Mohammad, *Riyadh Al-Maseel*, Volume 15, Qom: The House of the Prophet Institute, 1997. (in Arabic)
12. Horr Ameli, Mohammad Ibn Hassan, *Wasael al-Shi'a*, Volume 18 and 27, Qom: The House of the Prophet Institute, 1988. (in Arabic)
13. Hosseini Ameli, Mohammad Javad In Mohammad, *Meftah Al-Kerame*, Qom: Islamic Publications Office, 1998. (in Arabic)
14. Hosseini Ha'eri, Kazem, *The Judge in Islamic Jurisprudence*, Qom: Islamic Thought Office, 1994. (in Arabic)
15. Jafari Langroudi, Mohammad Jafar, *Terminology of Law*, Tehran: Ganj-e-Danesh, 1998. (in Persian)
16. Kashef Al-Gheta, Hassan In Jafar Ibn Khezr, *Book of Jurisprudence*, Najaf: Cover Detector Institute, 2001. (in Arabic)
17. Katouzian, Nasser, *Civil Law (Determined Contracts, collection 1)*, Tehran: Sahami Publishing Company, 1999. (in Persian)
18. Katouzian, Nasser, *Civil Law (General Theory of Obligations)*, Tehran: Majd, 1995. (in Persian)
19. Katouzian, Nasser, *Proof and Reason for Proof*, Tehran: Mizan, 2004. (in Persian)
20. Khoei, Seyed Abolghasem, *Principles of Completing the Curriculum*, Volume 2 and 41, Qom: The Institute for the Revival of Imam Khoei's Works, 2001. (in Arabic)
21. Khomeini, Rouhollah, *Tahrir al-Wasilah*, Volume 1 and 2, Qom: House of Science, No date. (in Arabic)
22. Koleini, Mohammad Ibn Ya'ghoub, *Alkafi*, Tehran: Islamic House of the Book, 1986. (in Arabic)
23. Madani, Seyed Jalal-Aldin, *Evidences for Proving a Claim*, Tehran: Stable, 2005. (in Persian)
24. Mo'men, Mohammad, *Jurisprudence and Testimonies*, Tehran: Institute for the Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works, 2001. (in Arabic)
25. Mohaghegh Ardebili, Ahmad Ibn Mohammad, *Complex of Benefit and Proof*, Volume 12, Qom: Islamic Publications Office, 1982. (in Arabic)

26. Mohaghegh Damad, Seyed Mostafa, *Rules of Jurisprudence*, Volume 3, Tehran: Islamic Sciences Publishing Center, 1985. (in Persian)
27. Mohaghegh Helli, Jafar Ibn Hassan, *Sharayie Al-Islam*, Volume 4, Qom: Ismaelian Institute, 1987. (in Arabic)
28. Mohaghegh Kani, Ali, *Book of Jurisprudence*, Mashhad: Islamic Research Foundation, 2020. (in Arabic)
29. Mohammadi Gilani, Mohammad, *Judgment and Judging in Islam*, Tehran: Shadow, 1999. (in Persian)
30. Mousavi Ardebili, Seyed Abdolkarim, *Jurisprudence of the Judiciary*, Volume 2, Qom: No Place, 2002. (in Arabic)
31. Mousavi Golpayegani, Mohammad Reaz, *Book of Jurisprudence*, Volume 1, Qom: House of Quran, 1992. (in Arabic)
32. Naraghi, Mola Ahmad Ibn Mohammad Ali, *Document of the Shi'a*, Volume 17, Qom: The House of the Prophet Institute, 1994. (in Arabic)
33. Rouhani, Mohammad Sadegh, *Al-Sadiq Jurisprudence (PBUH)*, Volume 25, Qom: Book House, 1991. (in Arabic)
34. Sadough, Mohammad Ibn Ali Ibn Babawayh, *Man La Yahduruh Al-Faqih*, Qom: Islamic Publications Office, 1992. (in Arabic)
35. Saheb Jawaher, Mohammad Hassan Ibn Bagher, *Javaher-al-Kalam*, Volume 40, Beirut: House of Arab Heritage Revival, 1983. (in Arabic)
36. Shahid Sani, Zein Al-Din Ibn Ali, *Al-Rawdha al-Bahiya*, Qom: Arbitration, 1989. (in Arabic)
37. Shahid Sani, Zein Al-Din Ibn Ali, *Masalek al-Afham*, Volume 13, Qom: Islamic Knowledge Institute, 1992. (in Arabic)
38. Shams, Abdollah, *Civil Procedure*, Volume 3, Tehran: Derak, 2006. (in Persian)
39. Sobhani, Jafar, *The Judicial System and Testimony*, Volume 1, Qom: Imam Sadiq Institute (PBUH), 1997. (in Arabic)
40. Tabatabaei Yazdi, Mohammad Kazem, *A Complementary to Al-Urwah Al-Wuthqa*, Volume 2, Qom: Arbitration, 1993. (in Arabic)
41. Tabrizi, Javad, *Book of Judge and Testimonies*, Qom: House of the Martyr Friend, 1997. (in Arabic)
42. Tousi, Mohammad Ibn Hassan, *Tahzib al-Ahkam*, Tehran: Islamic House of the Book, 1986. (in Arabic)
43. Tousi, Mohammad Ibn Hassan, *Al-Mabsoot*, Volume 8, Tehran: Mortazavi, 2008. (in Arabic)